

محمد فشارکی  
استادیار زبان وادبیات فارسی

## هنر شاعری ناصر خسرو

وقتی شاعری از جهت هنری مورد بحث و نقد و تحلیل قرار گیرد باید از جهات دیگر علمی، کلامی، فلسفی، مذهبی، اجتماعی، آزاداندیشی و بزرگ منشی و... او چشم پوشید و دور از هر گونه تعصب درین مورد بخصوص ( شیوه هنری شاعر ) بدآوری نشست. پرتال جامع علوم انسانی

بحث ما پیرامون هنر شعری ناصر خسرو است، بنابراین با جهات دیگر شعر او کاری نداریم مگر آنچه درین مورد بخصوص بکار آید. از چند نظر می توان شعر ناصر خسرو را مورد مذاقه قرارداد، نخست از نظر زبانی، دیگر از جهت تخییل و صور خیال، دیگر از جهت مضامین و دیگر از جهت اوزان عروضی. اما از نظر زبانی. ناصر خسرو شاعری است خراسانی، اصیل و ازین نظر از سخنوران طراز اول شیوه خراسانی بشمار می رود. طنطنه الفاظ و انسجام کلمات و اصالت و فصاحت آنها همراه با اوزان سنگین نامطبوع و استادانه که بیش تر با

سکنه‌های ملیح همراه است ، به زبان شعری ناصر خسرو ، ویژگی خاصی و سبک ممتازی بخشیده است که میتوان او را ازین حیث مبدأ و پیشرو و مقتدای گروهی دانست که بعد از او به پیروی وی برخاسته‌اند و بدون هیچ تعصبی با قاطعیت می‌توان گفت ازین حیث کم نظیر بل بی نظیر و منحصر به فرد است ، چنانکه در قصیده زیر :

ای ستمگر فلک ای خواهر اهریمن      چون نگویی که چه افتاد ترا با من  
نرم کرده ستیم و زرد چو زردآلو      قصد کردی که بخوایم همی خوردن  
اینکه شد زرد و کهن پیرهن جانست      پیرهن باشد جان را و خرد راقن... الخ  
( دیوان ناصر خسرو تصحیح مجتبی مینوی ص ۳۵ )

و یا در قصیده زیر :

گر که آمده‌است گرسنه و دشت پیریه      افتاد در رمه رمه رفته به شبیره  
گر که از رمه خوران و رمه در گیاجران      هر يك به حرص خویش همی پر کند دره<sup>۱</sup>  
گر که گیابره است و بره گر که را گیا      این نکته یاد گیر که نغز است و نادره... الخ  
( ص ۲۶۸ )

و نیز : دیر بماندم درین سرای کهن من      تا کهنم کرد گردش دی و بهمن  
خسته از آنم که شصت سال فرو گشت      تا بشبان روزها همی بروم من... الخ  
( ص ۱۶۸ )

و نیز : گر مستمند و با دل غمگینم      خیره مکن ملامت چندینم  
زیرا که تا به صبح شب دوشین      بیدار داشت بادک نوشینم... الخ  
( ص ۱۳۴ )

## و بسیاری دیگر .

اما از جهت عاطفی نیز می‌توان ناصر خسرو را از پر عاطفه‌ترین شاعران فارسی زبان دانست . ناصر خسرو با تمام وجود و با ایمان قلبی و از صمیم دل ، سخن می‌گوید ، شاعری مقلد نیست که دیگران را مقتدای خود قرار داده بسان آن‌ها سخن گوید ، هر چند خود ایمان بدانچه گوید نداشته باشد . وی آنچه می‌گوید گویی با تمام وجود درک می‌کند ، حس می‌کند ، صد در صد احساس طبیعی خویش را بیان می‌دارد ، با تمام وجود دشنام می‌گوید ، تا آنجا که می‌توان حقیقت وجودی و ایمانی و اعتقادی و « من » متعالی ناصر خسرو را در لابلای اشعارش جست و یافت چنانکه در قصیده زیر :

هر که چون خرقنه خواب و خوراست      گرچه آدم صورتست او هم خراست  
ای شکم پر نعمت و جانت تهی      چون کنی بیداد کایزد داوراست ... الخ  
( ص ۳۳ )

و یا در قصیده زیر :

ای گشته جهان و دیده دامش ترا      جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
بر لفظ زمانه هر شبانروزی      بسیار شنوده هر کلامش را ... الخ  
( ص ۴۹۲ )

و یا قصیده زیر :

ای روی داده صحبت دنیا را      شادان و برفراشته آوارا  
قدت چو سرو و رویت چون دیبا      واراسته به دیبا دنیا را ... الخ  
( ص ۱۶۶ )

## و بسیاری دیگر .

اما از جهت تخییل و صورخیال، ناصر خسرو موفقیت چندانی کسب نکرده است، طرح مسایل کلامی و فلسفی و مذهبی و عاطفی، مجالی جهت خلق صورخیال بدو نداده است. در هر قصیده او که در حدود ۴۰ الی ۵۰ بیت است به طور متوسط بیش از حداکثر پنج مورد نمی توان یافت که از نظر صورخیال ارزشی داشته باشد، آن - جایی هم که از صورخیال بهره جسته بیش تر صبغه تکلف و تصنع دارد از صورخیال بیش تر به تشبیه توجه داشته و که گاه استعاره و مجاز هم در اشعار او یافت می شود. بهر حال با استقراء ناقصی که در دیوان او شد می توان حکم کرد که ناصر خسرو ازین نظر از شعرای متوسط ضعیف بشمار می رود، اصالت تخییل در سبک و اثره او بچشم نمی خورد، سازندگی و خلق و ابداع در آثار هنری او بسیار کم است، وحدت دال و مدلول کم تر در شعر او یافت می شود، به عبارت دیگر بسیاری از مواقع شعر ناصر خسرو چون عبارات روزنامه می شود یعنی پس از فهم مضمون، کلمات شعری دیگر ارزشی برای خواننده ندارد و چون کلمات شعر حافظ و امثال او نیست که دارای ارزش ذاتی باشد، به عبارت ساده تر کلام منظوم ناصر خسرو وسیله است نه هدف، وسیله القاء افکار فلسفی، کلامی، منطقی، مذهبی، مشربی و اجتماعی و پند و اندرز، به طوری که پس از درک افکار و رسیدن بدان غایت دیگر نفس کلمات ارزشی ندارد و خواننده پشت کلمات شعری نمی ایستد، کلمات ارزش ذاتی ندارد بل که ارزش آن ها بخاطر القاء معنا و مفهومی است، در بیش تر موارد تنها عامل وزن و قافیه و انسجام کلمات از نظر زبانی و بافت سخن موجب زیبایی شعر ناصر خسرو می گردد که اگر آن ها را از شعری دور کنیم، دیگر زیبایی برای شعر او باقی نمی ماند. دیگر

يك بعدی بودن آنست، با اندك دقتی شعر ناصر خسرو مفهوم می گردد و اگر که نگاه نیازی به تأمل و تفکر هم داشته باشد، پس از مدتی تأمل و تفکر مسأله حل شده و ابهامی باقی نمی ماند به عبارت ساده تر فضای شعری ناصر خسرو بسیار محدود و عمق آن بسیار اندك است یعنی مثل شعر حافظ و امثال او نیست که از نظر گاه های مختلف جلب نظر کند و هر کس از آن مفهومی درك کند، ضمناً کلیت شعری را نیز که از شرایط هنری بودن شعر است، فاقد است، مطالب جزئی و سطحی و يك بعدی، بیش تر فضای شعر ناصر خسرو را پر کرده است در آیات زیر دقت کنید :

خرد ره نمایند زی خشندیش	ازیرا خرد بس مبارک عصاست
نهالی که تلخ است بارش ، مکار	ازیرا رخت برسرای جزاست
به طاعت همی کوش و منشین بران	که گویی از ایند مرا این قضاست
نه نوید باش و نه ایمن بخسب	که به ترهی ، راه خوف و رجاست... الخ

(ص ۴۲۹)

که اگر وزن و قافیه را از آن ها بگیریم با نثر و اعطانه منبری يك عالم نصیحتگر هیچ فرقی ندارد و با صراحت می توان گفت اطلاق شعر بدان غلط است و به تر است آنرا کلام منظوم بدانیم ، هر چند شاعر خود بخاطر سپاسداری از خویش در پایان این قصیده می گوید :

سوی شعر حجت گرای ای پسر	اگر هیچ در خاطر تو ضیاست
که دیبای رومی است اشعار من	اگر شعر فاضل کسایبی عصاست

(ص ۴۳۰)

و یا : تا مرد خرد کور و کور نباشد  
از کار فلک بسی خبر نباشد

داند که هر آن چیز کو بجنبد      نابوده و بی حد و مر نباشد  
 و آن چیز که با حد و مر باشد      که باشد و گاهی دگر نباشد... الخ  
 (ص ۳۵۹)

که تنها عامل زیبایی و عامل افتراق کلام منظوم فوق تا پایان قصیده از یک  
 نثر حکیمانه و فیلسوفانه، وزن و قوافی آنست و بس.  
 و یا: اصل نفع و ضرر و مایه خوب و زشت و خیر و شر

نیست سوی مرد دانا در دو عالم جز بشر  
 اصل شر است این حشر کز بوالبشر زاد و فساد  
 جز فساد و شر هر گز کی بود کار حشر  
 خیر و شر این جهان از بهر او شد ساخته

زان کزو آمد به ایمان و به عصیان خیر و شر  
 ای برادر چشم من زینها و زین عالم همی  
 لشکری انبوه بیند بر رهی پر جوی و جر  
 جز شکسته بسته بیرون چون تواند شد چو بود

مرد مست و چشم کور و پای لنگ و راه تر  
 گرنه ای مست از ره مستان و شر و شورشان  
 دورتر شو تا به سر درناید اسبت ای پسر  
 نیستی مردم قوبل خن مردمی زیر که من

صورت مردم همی بینم ترا و فعل خسر  
 جز کم آزادی نباشد مردمی گر مردمی  
 چون بیازادی مرا یا نیستی مردم مگر

گرگ درنده ندرد در بیابان گرگ را

گرهمی دعوی کنی در مردمی مردم مدد... الخ

(ص ۱۷۴)

که جزیند و اندر زدر قصیده فوق یافته نمی شود. و یا در قصیده زیر :

ای زده تکیه بر بلند سریر      بر خرت خزوزیر پای حریر

شاعر اندر مدیح گفته ترا      که امیرا هزار سال ممیر... الخ

(ص ۱۹۸)

تا آخر قصیده، يك بیت هنری و دارای ارزش شعری دیده نمی شود مضامین منبری و مواعظ مسجدی جای عواطف شعری و هنری را گرفته است. که تا پایان قصیده، مسایل فلسفی، کلامی، هیولی، صورت، جوهر و عرض و توحید و امثال اینها فراوان دیده می شود، ولی تعبیر هنری آنچنانی که خواننده را در عمق و احساسی خاص، احساس شعوری و عاطفی و هنری، فروبرد، به طوری که بدشواری خود را بتواند از آن بیرون کشد، در آن ها یافت نمی شود، مسایلی که در کتب اخلاق و فلسفه و علوم اجتماعی با شرح و بسط بیشتر و کافی تر در افی تر در سائر آمده، در لباس کلام موزون و مقفی ریخته شده است.

یا قصیده زیر :

ای ذات تو ناشده مصور      اثبات تو عقل کرده باور

اسم تو زحد و رسم بیزار      ذات تو ز نوع و جسم برتر

محمول نئی چنانکه اعراض      موضوع نئی چنانکه جوهر... الخ

(ص ۲۴۴)

که سراسر در توحید و صفات باری است که، يك سلسله مضامین فلسفی و کلامی خشک بچشم می خورد که اگر وزن و قافیه را از آن ها برداریم بیش تر به زبان اهل مدرسه که تعلیم فلسفه الهی می دهد، شباهت پیدا می کند. بیش تر قصاید ناصر خسرو از نوع قصاید مذکور است، قصاید معدودی نیز در وصف طبیعت دارد که اگر آن ها را نیز با دید نقد بنگریم و با شعر شعرای استاد معاصر او بسنجیم ، ازین داوری نمی توانیم بگذریم که وی شاعری در حد متوسط ضعیف بوده است. به ایات زیر که نوعی تغزل است توجه کنید :

چون گشت جهان را در گراحوال عیانیش      زیرا که بگسترد خزان راز نهانیش  
بر حسرت شاخ گل در باغ گوا شد      بیچارگی و زردی و گوژی و نوانیش  
شرمنده شد از باد سحر گلبن عریان      و زآب روان شرمش بر بود روانیش  
کهسار که چون رزمه بز از بدا کنون      گر بنگری از کلبه نداف ندانیش... الخ  
(ص ۲۹۵)

در قصیده فوق بعضی جنبه های خیالی و شعری از قبیل تشبیه و استعاره بچشم می خورد ، ولی صد درصد بر سخن شناس تیزبین روشن و آشکار است که جز چند مورد که راستی بدل می نشیند ، از قبیل :

شرمنده شد از باد سحر گلبن عریان      و زآب روان شرمش بر بود روانیش  
بس باد جهد سرد ز که لاجرم کنون      چون پیر که یادش از روز جوانیش  
سایر صور خیال قصیده مذکور ، ساختگی و تصنعی است و خواننده احساس می کند که شخصی متکلفانه به سرایش اشعار آغازیده است و می خواسته هنر شعری خود را بزور اثبات کند ، تشبیهاتی بسیار بدوی و ساده و دور از احساس عمیق



درونی مانند :

پروین بچه ماند به یکی دسته نر گس      یا نسترن تازه که برسبزه فشانش  
نیز در ایات این قصیده زیادست. صرف تشبیه پروین به دسته نر گس و یانسترن  
روی سبزه، نمی تواند شعریت بیت فوق را تثبیت کند، احساس عمیق و شور انگیز  
و شاعرانه در آن یافته نمی شود.

و یا : خورشید پیوشید زغم پیرهن خز      اینست همیشه سلب خوب خزانش  
که تشبیهی است مکرر و بسیار ساده و دور از انگیزندگی و شور درونی و صرفاً  
بخاطر این که تشبیهی بکار رفته باشد، پدید آمده است. بیت زیر تا اندازه‌ی  
شور انگیزی دارد :

این چنبر گردنده بدین گوی مدور      چون سروسهی قد مرا کرد چو چنبر  
( ص ۱۳۰ )

که علاوه بر تشبیه لطیفی که در آن هست، خواننده را به احساسی عمیق  
و شکننده و در خود فرو برنده می کشاند و آن احساس پیر شدن و ناتوان شدن پس  
از شادابی و جوانی است و همین امر خواننده را تکان می دهد و همین تکان درونی دال بر  
وجود جنبه عاطفی و انگیزندگی شعر فوق است. اما در بیت بعد که می گوید :  
آمد به رخم تیرگی و نور برون تافت      تا زنده شب تیره پس روز منور  
همان تشبیه بکار رفته ولی آن انگیزندگی دیگر وجود ندارد، آمدن تیرگی  
پس از نور را به آمدن شب تیره پس از روز منور، مانند کرده است، به طوری که  
خواننده قبل از تأثیر پذیری متوجه کوشش گوینده برای آوردن یک تشبیه و یایک  
تمثیل می شود و شرط تحقق یافتن جوهریت شعر در عدم این تصورست، بطوری که

نخست شعر در اعماق درون آدمی تأثیر بگذارد، آنگاه زیبایی های لفظی و معنوی یکی بعد از دیگری تجلی کند. بعد ناصر خسرو از عالم شور و حال و مستی و در نتیجه عدم توانایی واقعی او در سرایش اشعار شورانگیز از ابیات زیر آشکار می شود :

ای یار سرو دو آب انگور	نه یار منی به حق والطور
معزول شده است جان زهر چه	داده است برافت دهر منشور
می گوی محال از آن که خفته	باشد به محال و هزل معذور
نگشاید نیز چشم و گوشم	رنگ قدح و ترنگ طنبور... الخ

(ص ۳۱۹)

از تغزلات نسبتاً لطیف ناصر خسرو می توان ابیات زیر را ذکر کرد :

بر آمد سپاه بخار از بحار	سوارانش پر در کرده کنار
رخ سبز صحرا بخندید خوش	چو بروی سیاه بر بگریست زار
گل سرخ بر سر نهاد و بیست	عقیقین کلاه و پرنندین ازار
بدرید بر تن سلب مشکبید	ز جور زمستان به پیش بهار
بیازوی پر خون درون بید سرخ	بزد دشنه زین غم هزاران هزار
ز بس سرد گفتار های شمال	بریده شد از گل دل جو بسیار
صبا آید اکنون به عذر شمال	سحر گاه تازان سوی لاله زار
بشویدش عارض به لؤلوی تر	بیالایش رخ به مشکین عذار... الخ

(ص ۳۵۳)

در تغزل فوق و سایر ابیات نامذکور آن جنبه های خیالی و شعری بسیار دیده می شود. تشبیه و استعاره و مجاز بوفور یافت می گردد، دقت خیال شاعر نیز دیده-

می‌شود، هر چند بوی تصنع نیز از بعضی ابیات قصیده شنیده می‌شود، ولی به هر حال نسبت به اشعار شعرای هم عصر گوینده، چندان از مرز شعر بدور نیست. در اواخر این گونه قصاید نیز ناصر خسرو از مرز شعر خارج شده به دین و آیین و پند و اندرز و تبلیغ مذهبی می‌پردازد. چنان که قبلاً اشاره کردیم یکی از عواملی که شعر ناصر-خسرو را در نظرها زیبا و دلپسند کرده است وجود اوزان با اصطلاح نامطبوع است. علت این دلپسندی نوعی تجدد و تنوع است، چه، اذهان کسانی که زیاد با شعر سروکار دارند، از اوزان معمولی و ساده خسته می‌شود و از بحر غیر متعارف و نامعمول لذت می‌برد، و گرنه آوردن بحرهای نامطبوع با اصاله نمی‌تواند به جوهریت شعر کمکی بکند. از آن جمله است قصیده زیر:

آوخ ز وضع این کیره و ز کارش	زین دایره بلا و ز پرگارش
رنجست و درد قطب مداروی	بهراج چرخ آه ز رفتارش
عکس مراد ما و تو کاروی	شاهد بس است شکل نگو نساوش... الخ

(ص ۲۰۸)

با تأمل می‌توان دریافت که فقط کلمات اصیل و ویژه سبک خراسانی و وجود سکنه‌های ملیح و وزن بخصوص ابیات فوق را در نظر دلپسند داشته است و محقق است که این گونه عوامل، در جنب عوامل سازنده جوهر شعری ارزش چندانی ندارد، هر چند صورخیال کم و بیش درین قصیده دیده می‌شود از قبیل (دایره بلا) (بهراج چرخ) (فلکی هاون)، (دسته آزار)، (حصن هزار میخه)، (بازیچه خانه) و غیره و همین صورخیال به زیبایی حقیقی و وجود کلمات مخصوص سبک خراسانی و ترکیبات مهجور (نسبت به زمان ما) آن جهات معنوی را تحت الشعاع قرار داده و

خود به تجلی برخاسته است و چنان که گفتیم در این گونه قصاید نیز ناصر خسرو گریز به پند و اندرزمی زند و به عبارت دیگر از خط شعر و مرز هنر دور می گردد، در همین قصیده می گوید:

بکشید سوی احمد مرسل رخت	بر بست زان دیار کرم بارش
شمس وجود احمد و خود زهرا	ماه ولایتست ز اطوارش
جنات عدن خاک در زهرا	رضوان ز هشت خلد بود عارش
رضوان به هشت خلد نیارد سر	صدیقه گر به حشر بود یارش
باکش ز هفت دوزخ سوزان نی	زهرا چو هست یار و مدد کارش... الخ

( ص ۲۰۸ )

ملاحظه می شود که چسان از خط شعر به بی شعری و سخنان منبری گریز زده است. به هر حال ناصر خسرو از نظر تخیل و صورخیال ( نه از نظر کلامی و نه از نظر فلسفی و نه از نظر مذهبی و از نه نظر اخلاقی و نه از نظر زبانی ) در حد متوسط ضعیف است، صورخیال او بیش تر تصنعی و تقلیدی است، جوهر شعری آن چنان که در اعماق روح خواننده تأثیر گذارد، در ابیات او بسیار کم یافت می شود، در قصیده بی که با مطلع زیر آغاز می گردد:

این رفیقان که برین گنبد پیر و زه درند      گر چه زیر ند گهی جمله همیشه زیر ند

( ص ۶۴ )

الی آخر قصیده يك بیت که ارزش شعری و هنری داشته باشد بچشم نمی خورد، هر چند بعضی تشبیهات ساده و معمولی نیز چون تشبیه تمیز و فکرت به برگ و بر و تشبیه حکمت به آب و شجر و غیره در آن دیده می شود، قصیده پراست از مسایل

مذهبی و لبریز است از عاطفه شدید و متعصبانه دینی، درین قصیده اییاتی یافت می شود که جز در خور مجالس روضه خوانی نیست :

پسران علی امروز مرا و را بسزا      پسران علی آنها که امامان حقند  
پسران علی چو مردختر او را پسرند      به جلالت به جهان در چو پدر مشتهرند  
سپس باقر و سجاد روم در ره دین      تو بقر و سپس عامه که ایشان بقرند  
( ص ۶۷ )

که بحث در این که فاقد کوچک ترین عامل شعری و انگیزندگی هنری است، زاید است و توضیح و اوضاحت .

و یا قصیده دیگر با مطلع :

چون که نکو ننگری جهان چون شد      خیر و صلاح از جهان جهان چون شد  
( ص ۷۸ )

جز وزن زیبا و دلپسند و قافیه و اصوات کلمات که همه از نظر عوامل اصلی شعر در حاشیه قرار دارد، از جوهر شعری هیچ چیز ندارد. قصیده پر است از یک سلسله انتقادات شدید به مردم بدو دون همت و نیز انتقاد از دنیای دون دنی و بد گویی از خراسان و امثال اینگونه موضوعات با بیانی غیر هنری و ساده. در قصیده دیگری به مطلع :

گزینم قرآنست و دین محمد      همین بود ازیرا گزین محمد  
( ص ۱۲۹ )

که سراسر قصیده مردف به کلمه ( محمد ) می باشد، نیز بجز مسایل خشک مذهبی و ذکر اسامی امامان و اثبات حقانیت آنها چیز دیگری در آن یافت نمی شود.

از اشعار این قصیده است :

ازین حور عین و قرین گشت پیدا  
 چو تیغ علی داد یاری قرآن  
 چو هارون و موسی علی بود در دین  
 به محشر بیوسند هارون و موسی  
 عرین بود دین محمد ولیکن  
 بفرمود جستن به چین علم دین را  
 شنودم ز میراث دار محمد  
 ز فرزند زهرا و حیدر گرفتم  
 حسین و حسن سین و شین محمد  
 علی بود بی شک معین محمد  
 هم ابناز و هم همنشین محمد  
 ردای علی و آستین محمد  
 علی بود شیر عرین محمد  
 محمد شدم من به چین محمد  
 سخن‌های چون انگبین محمد  
 من این سیرت راستین محمد  
 (ص ۱۰۳)

که حاکی از نهایت کوتاه فکری و محدودیت جهان بینی و خود خواهی  
 گوینده است. و نیز قصیده دیگر با ردیف (ای ناصبی) :

آمد پیغام حجت گوش دارای ناصبی  
 پاسخ ده گر توانی سر مخار ای ناصبی  
 هر چه گویی نغز حجت گوی لیکن قول نغز  
 کی پدید آید ز مغز پر بخار ای ناصبی  
 علم ناموزی و اشکر سازی از غوغا همی  
 چون چینی بی فسار و باد سار ای ناصبی  
 همچنانک از صد هزاران خار یک خرما بهست  
 نیز یک دانا به از نادان هزار ای ناصبی

امتی مربوحنیفه و شافعی را از رسول  
 شرم ناید مرترا زین زشت کار ای ناصبی  
 هر حکیمی کاین شنود از تو چگوید گویدت  
 خاکساری خاکساری خاکسار ای ناصبی  
 بود یزدان از محمد از علی اولاد او  
 تو برونی با امامت زین قطار ای ناصبی  
 گرمایشان را تو هر یک یار پیغمبر نهی  
 من نکویم جز که حق و آشکار ای ناصبی  
 گرچه اندر رشته ای دری کشندش کی بود  
 سنک هرگز یار در شاهوار ای ناصبی  
 در حدیث غار گویی نیست این فضل و نه فخر  
 حجت آور پیش من چربک میار ای ناصبی  
 زان که پیغمبر شب معراج تا برساق عرش  
 از شرف شد نه ز خفتن شد به غار ای ناصبی  
 زی تو گر یاران چهارند از ره دین سوی من  
 نیست جز حیدر امامی نه سه یار ای ناصبی  
 زان که ما هر چند دیوارست مزگت را چهار  
 قبله یک دیوار داریم از چهار ای ناصبی

(ص ۵۳۸)

و یا قصیده دیگر به مطلع:

جز که هشیار حکیمان خبر از کار ندارند که فلک باز شکارست و همه خلق شکارند

(ص ۱۴۶)

که پراست از تعریف و تمجید نسبت به خاندان پیغمبر و تبلیغ مردم به گرویدن به دین ابدون هیچ مضمون و یا تعبیر هنری و که گاه اگر تشبیهی هم در آن دیده می شود، از تشبیهات ساده و معمولی است مثل تشبیه خدا به کشاورز و حکیمان به کشت و جاهلان به خار و خس:

بل کشاورز خدایست و درو کشت حکیمان

و درو این جهلاشان بمثل چون خس و خارند

بیش تر قصاید ناصر خسرو چنان که گفتیم ازین دست است که البته نمی توان

تمام آن ها را جدا جدا مورد بررسی قرارداد. پوشیده نماند که ناصر خسرو شعر هم

دارد یعنی سعی کرده که در قصاید خود که گاه شعری هم بگوید، ولی زود از آن

منصرف شده باز به نظم می پردازد، مثل:

چند گویی که چو هنگام بهار آید کَل بیار آید و بادام بیار آید

روی بستان را چون چهره دلبندان از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید

روی گلنار چو بزداید قطره شب بلبل از گل به سلام گلنار آید... الخ

(ص ۱۶۱)

تا پایان که يك قطعه شعر با شکل کامل شعری و رعایت جوانب مختلف هنر

شعری است ولی ناگهان روح گریزان از هنر ناصر خسرو عنان او را می گیرد که:

این چنین بیهده بی نیز مگو با من که مرا از سخن بیهده عمار آید

(ص ۱۶۱)



که ازین بیت تا پایان قصیده باز از مرز شعر دور شده است. گاهی عاطفه هنری و شعری در بیان ناصر خسرو بوضوح دیده می شود، در حالی که صورخیال کم تر یافت می گردد:

چند تازی روز و شب همچون نوند	چند کردی کردم ای خیمه باند
سالیان پنجاه یا پنجاه و اند	از پس خویشم کشیدی بر امید
خوارداریشان همیشه کند مند	مادر بسیار فرزندی ولیک
کو به فرزندان نخواهد جز گزند	جز تو که اشنیده است هر گز مادری

(ص ۴۳۴)

که با وجود این که از صورخیال در قطعه فوق زیاد استفاده نشده، ولی در گیرایی عاطفی آن شکی نیست. از قطعات شعری اوست:

که هموارش از خواب بیدار دارد	صبا باز با گل چه بازار دارد
مگر راه بر طبل عطار دارد	برویش همی برد مد مشک سارا
ازیرا ز بهمن گل آزار دارد	همی راز گویند تا روز هر شب
مر او را همی لاله تیمار دارد ... الخ	چو بیمار گون شد زغم چشم نر گس

(ص ۳۷۴)

که هر چند از نظر وحدت دال و مدلول و استهلاک دال در مدلول بخاطر گستردگی معنایی آن و وجود فضای گسترده و چند بعدی هنری و شعری که در اشعار حافظ و امثال او می بینم، ضعیف است و فضای آن ازین نظر بسیار محدود و تنگ است و بیش ازیک بعد نیز ندارد، مع هذا، به خاطر توصیفات تغزلی و تشبیهات و استعارات لطیف شاعرانه و وجود تشکل و یکپارچگی تصویرها همراه با زبان و

وزن منسجم خراسانی ، می توان قسمتی ازین قصیده را يك قطعه شعر خواند. در همین قصیده نیز مطابق دأب خود ، باز از توصیف و غزلسرایي دست می کشد و به انتقاد از جهان می پردازد که دیگر شعر نیست . از تغزلات متشکل دیگر ناصر خسرو قصیده ایست که چند بیت آن را ذیلا می آوریم:

آمد بهار و نوبت سر ما شد	وین سالخورده کیتی برنا شد
آب چو نیل بر که اش می گون شد	صحرای سیم گونش خضرا شد
وآن باد چون درفش دی و بهمن	خوش چون بخار عود مطرا شد
بیچاره مشکبید شده عریان	با گوشوار و قرطه دیبا شد
رخسار دشت ها همگی تازه	چشم شکوفه ها همه مینا شد
بستان ز نوشکوفه چو گردون شد	تا نسترن بسان ثریا شد
بشکفت لاله چون رخ معشوقان	تر کس بسان دیده شیدا شد

( ص ۳۳۹ )

که يك قطعه متشکل شعری است ، با در نظر گرفتن این که ارزش این قطعه شعر فقط از نظر تشکل تصویری و توصیفات تغزلی است ولی از جهت گسترده شعری و چند بعدی بودن آن ، ضعیف است . شاعر درین قصیده نیز ناگهان پس از چند بیت به طور وحشتناکی از خط شعر بدور می افتد ، پس از بیت :

وآن کلبن چو کنبد سیمینش	آراسته چو قبه مینا شد
ناگهان می گوید :	

چون عمر و عاص پیش علی دیمه	پیش بهار عاجز و رسوا شد
معزول گشت زاغ چنین زبیرا	چون دشمن نبیره زهرا شد ... !

خواننده صاحب نظر چون بدین جا می رسد گویی آب سرد به سر و رویش  
می ریزند ، همچنین است قصیده دیگر که چند بیت آن ذیلا نقل می شود :

سوارانش پر در کرده کنسار	برآمد سپاه بخار از بحار
چو بروی سیاه ایر بگریست زار	رخ سبز صحرا بخندید خوش
عقیقین کلاه و پسرندین ازار	گل سرخ بر سر نهاد و بیست
ز جور زمستان به پیش بهار... الخ	بدرید برتن سلب مشکبید

(ص ۳۵۳)

می توانیم ابیات مذکور را يك قطعه شعر زیبا بدانیم ولی ناگهان پس از چند  
بیت دیگر چنین می گوید :

نگه کن بدین بی فساران خلق تو نیز از سر خود فرو کن فسار  
که ازین بیت بعد از خط شعر دور شده به سوی نظم می گراید . همچنین است  
در قصیده دیگر :

چه بود این چرخ گردان را که دیگر گشت سامانش  
به بستان جامه زر بفت بدریدند خوبانش  
منقش جامه هاشان را کشان پوشید فروردین  
فروشت از نگار و نقش ماه مهر و آبانش  
همانا با خزان گل را به بستان عهد و پیمان بود  
که پنهان شد چو بد گوهر خزان بشکست پیمانش  
ز سر بنهاد شاخ گل بیباغ آن تاج پسر درش  
به رخ بر بست خورشید آن نقاب خز خلقانش ... الخ

(ص ۲۳۰)

که يك تغزل شاعرانه و زیبایی است با توجه به آنچه گفتیم ، در همین قصیده شاعرانه ، ناکهان شاعر، اینسان از چنگال تغزل می گریزد :

بکش نفس ستوری را به دشنه حکمت و طاعت

بکش زین دیو دستت را که بسیارست دستانت

که تا پایان قصیده تمام ، مسایل ساده و عادی پند و اندرز و امثال آنست و دیگر

چیزی نیست . در همین قصیده می گوید :

همی گوید پیرسیدش پس از ایمان به فرقان او

به پیغمبر رسول مصطفی از فضل یارانش

اگر کم تر بداند مر علی را از همه یاران

نباشد جز خطایی زی خدا اسلام و ایمانش

که در خور اصحاب منبر است . همچنین قصیده یی که چند بیت آن را ذیلا

می آوریم ، دارای تغزلی است شاعرانه :

برو مهربان کشت صورت نگارش

جهان را دگر گونه شد کار و بارش

به لؤلؤ بشست ابر گرد از عذارش

به دیبا پیوشید نوروز رویش

درختی که آبان برون کرد از ازش... الخ

به نیسان همی قرطه سبز پوشد

( ص ۳۳۵ )

که با دوبیت زیر از تغزلی چنین زیبا با دوبیت زیر دور شده به مسایل غیر

شعری و هنری می پردازد :

همان کس که آراست پیر او پارش

چو حورا که آراست این پیر زن را

بهر چت بگوید مدار استوارش ...

دروغست گفتار هاش ای برادر

همچنین است تغزلات دیگر که همه يك دست و حاکی از يك نوع ویژگی خاص ناصر خسرو که توصیف تغزلی همراه با تشکل کامل و تصاویر عمودی و یکسان است. این گونه تغزلات ازین نظر درخور اهمیت و در حد خود زیبا و دلپسند و دلپذیرند، هر چند چنان که قبلاً گفتیم، از نظر چند کونگی و چند بعدی بودن و عمق مضامین و گسترش فضای شعری، هرگز به پای شعر حافظ و امثال او نمی‌رسد، ولی در حد خود، شعر خواننده می‌شود، آن هم شعری قرین با احساس و عاطفه، شعری يك پارچه و يك دست با تجربیات ممتد و کشیده و بهم پیوسته که می‌توان ازین نظر (تشکل و تصویر عمودی) آن را بر غزل‌های فاقد این ویژگی ترجیح داد. ویژگی دیگر شعر ناصر خسرو که قبلاً بدان اشاره کردیم، عاطفه شدید و احساس شعوری قوی است که هر چند ممکن است در يك قطعه شعر او ایات جدا جدا از جوهر شعری برخوردار نباشد، نداشته باشند ولی رویهم رفته يك قطعه شعر ۲۰ الی ۳۰ بیتی ناصر خسرو که موضوع حساسی را تعقیب و تبیین می‌کند، همراه با عاطفه شدید فلسفی و انسانی و ایمانی او، تأثیر شگرف در خواننده می‌گذارد، نگاه کنید به قصایدی که بعضی ایات آنها را ذیلاً می‌آوریم:

این باز سیه پیسه نگر بی پرو و چنگال کوهیچ نه آرام همی یابد و نه حال  
بی آنکه بینیش تو خوش خوش بر باید گاهی زن و فرزند و گهی خان و گهی مال... الخ

(ص ۲۵۴)

یا: گرمستمند و با دل غمگینم خیره مکن ملامت چندینم  
زیرا که تا به صبح شب دوشینم بیدار داشت باده نوشینم  
آیین این دو مرغ درین گنبد پریدن و شتاب همی بینم... الخ (ص ۱۳۴)

ویا: شاید که حال و کار دگرسان کنم  
عالم به ماه نیشان خرم شود

هرچان بهست قصد  
من خاطر از تفکر نیشان کنم...  
(ص ۳۷۰)

ویا: که پرسد زین غریب خوار محزون  
همیدونی که چومن دیدم به نوروز  
درختانت همی پوشند مبسرم

خراسان را که بی من حال تو چون  
خبر بفرست اگر هستی میدون  
همی بندند دستار طبر خون... الخ  
(ص ۱۴۴)

ویا: بشنو که چگوید همیت دوران  
زین قبه پرچمهای بیدار  
وین بحر بی آرامش نگونسا

پیغام ازین چرخ گرد گردان  
زین طارم پر شمهای رخشان  
آراسته مغزش بدر و مرجان... الخ  
(ص ۱۵۵)

ویا: چرخ پنداری بخواهد شیفتن  
شاخ را بنکر چو پشت دل شده  
ابر آشفته بر آمد و از دمن

زان همی پوشد لباس پردن  
بر ک را بنکر چو روی ممتحن  
بوستان پر گشت از اطلال و دمن... الخ  
(ص ۱۵۹)

ویا: ای گشت زمان زمن چه میخواهی  
از من چو شناختم ترا بگذر

نیزم مفروش زرق روباهی  
آنکه بفریب هر کرا خواهی... الخ  
(ص ۱۰۵)

ویا: بگذرای باد دل افروز خراسانی  
اندرین تنگی بی راحت بنشسته

بر یکی مانده به یمکان دره زندانی  
خالی از نعمت و ز ضیعت و دهقانی

ح جفا پیشه به پیدادی      اذلش راحت و زتنش تن آسانی... الخ

(ص ۴۳۵)

در قصایدی که ایباتی از هر يك آورده شد، عاطفه شدید شعری و شعوری گاهی تنها و گاهی همراه با توصیفات تغزلی بسیار زیبا و مؤثر، بچشم می خورد. آن عاطفه و توصیفی که گاهی بمراتب بیش از صور خیال يك غزل مؤثر می افتد. مسایل را بسیار زیبا و دلکش و مهیج و حساس توصیف می کند و از لابلای توصیف هایش و از اعماق تغزل هایش فریادهای عاطفی شدیدی می کشد، درست مثل کسی که او را از گلستانی پر گل به خارزاری شوم برده باشند، چگونه از آن گلزار بیاد می کند و چگونه نسبت به خارزاری که محکوم به ماندن در آن شده، اظهار نفرت می کند و یا مثل کسی که او را میانه چاهی آویزان کرده باشند و پیوسته از صمیم جان فریاد بکشد و کمک بخواهد و یا چون مادر دلسوزی که با تمام وجود کودکان خود را از نزدیکی به آتش سوزنده بر حذر می دارد، ناصر خسرو نیز به همین گونه تحذیر می کند، به همین گونه خواننده را از دنیا می گریزند، این چنین خواننده را از سفها و بلها بر حذر می دارد، این چنین راجع به بی اعتباری دنیا سخن می گوید و از مصایب و سختی های پیوسته آن فریاد جان خراش که تا اعماق روح فرو می رود، بر می آورد و به همین دلیل نیز بیش از حد مؤثر می افتد. ناصر خسرو بیش از هر شاعر دیگر در مورد بی اعتباری دنیا و زندگی و خیالی بودن این سرای مادی به بحث و گفت و گو نوشته و با عاطفه شدید فلسفی و انسانی خود که ناشی از ایمان شدید او نسبت به عقاید شخصی است، به دنیا و نیرنگ های مردم دون همت تاخته است که بر آستی به دل می نشیند و مؤثر می افتد. این ویژگی خاص ناصر خسرو است و هیچ شاعر فارسی زبان

دیگری را سراغ نداریم که با چنین عاطفه و ایمان شدیدی نسبت به خصوصاً از قبیل آنچه گفته شد به علاوه بیچارگی آدمی در پیشگاه قضاوت روزگار، توصیف بدبختی‌های بشر، توصیف راه کم کردگی‌ها و انحرافات و آزمایش حقیقت و سقوط او به دره‌های فنا و نابودی و غیره، سخن بگوید، آن چنان با ایمان در مسایل مورد علاقه خود صحبت می‌کند که گویی از حقوق شخصی خود در دادگاه دفاع می‌نماید، با تمام وجود متوجه خطاهای بشر و انحطاط و سقوط او از اوج عظمت انسانی به حلیض ذلت حیوانی گشته که بی‌اختیار به حال او اشک می‌ریزد، ناله سر می‌دهد و درسوگن انسانیت و جوانمردی از دست رفته مرثیه خوانی می‌کند، کم‌تر شاعری چون او از استمگرهای روزگار و بی‌رحمی‌های مادر در نسبت به فرزندان خود یاد کرده است، آنهم با بیانی آنچنان استوار و زیبا که خواننده را هر که باشد به اعجاب و شگفتی وامی‌دارد :

چون همی بوده‌ها بفرساید	بودنی از چه می پدید آید
ز آنکه او بوده نیست و سرمدیست	کانچه بوده شود نمی‌پاید
و آنچه نابوده، نافزوده بود	نافزوده چگونه فرساید
پس جهان تا ابد بفرساید	گر نفرساید ایچ نفرزاید... الخ

(ص ۲۳۳)

ویا: بر کن ز خواب غفلت پوراسر	و ندر جهان به چشم خرد بنگر
کار خر است خواب و خورای نادان	با خر به خواب و خورچه شدی همسر
ایزد خرد ز بهر چه دادست	تا خوش بنخسبی و بخوری چون خر؟
بر نه به سر کلاه خرد وانگه	بر کن به شب یکی سوی گردون سر... الخ

(ص ۲۴)



خلاصه تشکل و یکپارچگی موضوعی و تصویر عمودی و تعقیب يك مورد نظر از آغاز تا پایان با نهایت دقت و انحراف پذیرفتن در بین توصیفات تحت تأثیر قوافی شعری قرار نگرفتن و حاشیه نرفتن و بیش تر اهمیت به موضوع دادن و قوافی را مطابق موضوع و مضمون یافتن نه مضمون و موضوع را درخور قوافی تعیین شده از قبل آوردن ، با عمیق ترین احساسات و ایمان و عاطفه قلبی و باطنی نسبت به موضوع مورد بحث و گفتن شعر فقط برای هدف های انسانی و اخلاقی و یا تحت تأثیر عواطف شخصی نه بخاطر دینار و درهم و یا رسیدن به مقام و شأن چون دیگر قصیده سرایان فارسی زبان ، توجه عمیق به مسایل معنوی و انسانی و روحانی و اظهار تنفر از شاد خواری و تن پروری و غفلت و خور و خواب و خشم و شهوت و آوردن این همه بار عاطفی و معنایی در قالب و اثر گانی سخت خراسانی و ستوار و اصیل و بحری از بحور نامطبوع مطبوع ، از ویژگی های ناصرخسرو و بشمار می رود و گاهی شعر او و کلمات شعری او به خاطر بار عاطفی سنگینی که همراه با ویژگی های مزبور می آید ، چون کوهی گران بردوش روح و روان خواننده قرار می گیرد و او را فشار می دهد و گاهی او را خرد می کند و به تحسین و شکفتی و حیرت و اعجاب در می آورد که راستی آیا چنین ایمان و عاطفه روحانی و انسانی شدیدی هم ممکن است در انسانی - گوشه گیر در درهٔ یمکان ، رانده شده از همه جا ، پیدا شود ؟ هر چند ممکنست در تك تك ایات او آن احساس که از مجموعهٔ يك قصیدهٔ متشکل او بدست می آید ، حاصل نشود و شاید اگر تك تك ایات او را با نظر دقت نگاه کنیم ، چندان جالب توجه نباشد ولی در مجموع چون موضوع واحدی را با تمام عاطفه و ایمان خود تعقیب می کند ، مجموعهٔ ایات متشکل او حکم يك شعر بلند پرا احساسی را پیدا-

می‌کند نه چون صائب تبریزی که درست به عکس ناصر خسرو تکمیل معروفست و مشهور در هر يك، يك قطعه شعر کوتاه بشمار می‌رود. مسایلهای مذهبی و بیان بی‌اعتباری دنیا و پوچی حیات مادی و ناسزا گفتن به روزگار و ناخلف آن، تقریباً از مسایلی است که هیچگاه ناصر خسرو را رها نمی‌کند، حتی آنگاهی که به تغزل می‌نشیند و به توصیف رقص و پایکوبی باد بهاری بر می‌خیزد، باز سرانجام، در پهن دشت مسایل مذکور، فرود می‌آید. البته نه همانند دیگر شاعران متصنع متکلف که از وصف طبیعت و عشق با تصنع و تکلف و یا بدون تصنع و تکلف و با استادی و استفاده از صنعت حسن مخلص ولی بدون ایمان به آنچه می‌خواهند بگویند به موضوع دیگری می‌پردازند و چنان معلوم می‌شود که نه بدانچه در تغزل گفته و آورده ایمان داشته و نه بدانچه از تغزل بدان گریز زده، مثلاً مدح و امثال آن، اعتقادی و صرفاً یا بخاطر مسایل مادی و یا نشان دادن استادی و مهارت طبع خود در بیان تمام مسایل شعری دست به چنین کاری زده‌اند. حسن تخلص و یا گریز ناصر خسرو از همان بیت آغازین شروع می‌شود، تغزل را بهانه و وسیله قرار می‌دهد برای موضوع عالی‌تر دیگری که در پیش دارد. آن شکاف و انشقاقی که در يك قصیده طولانی انوری و امثال او، میان مرز تغزل و مدح موجود است و فقط تناسب وزنی و قافیه‌یی و ردیفی، این دو موضوع کاملاً متفاوت را به یکدیگر مربوط می‌سازد (بواسطهٔ بیت حسن مخلص) و البته این ارتباط که بواسطهٔ يك الی دو بیت بوجود می‌آید، کاملاً ساختگی و غیر طبیعی و غیر واقعی است، به طوری که در همان بادی امر مشهود اهل نظر واقع می‌شود، در شعر ناصر خسرو وجود ندارد. از بیت اول قصیدهٔ ناصر خسرو تا بیت آخر از يك تشکل عمیق معنوی که تمام اجزای آن چون

متصل و درهم فرورفته است و بسختی می‌توان میان بعضی  
 ایده‌ها را فاصله انداخت، برخوردار است. آنچه گفتیم در مورد بعضی  
 شعرهای ناصر خسرو صادق است، به عبارت ساده‌تر اینکه اشعاری که ناصر خسرو  
 در آن‌ها موفقیتی کسب کرده و ویژگی‌های فوق‌هم در آن‌ها یافته می‌شود و ضمناً  
 به مرز زبان هم کم‌تر نزدیک شده و مشمول تعریف شعر به معنای واقعی می‌گردد،  
 محدود و محدود است (نسبت به دیوان او) ولی همین قطعات، شاعری او را ثابت می‌کند  
 و می‌توان او را ازین نظر از شعرای موفق و درحد خود بی‌نظیر زبان فارسی دانست  
 (همانطوری که از نظر صورخیال و آزدید گاهی که به شعر حافظ و مولانا می‌نگریم،  
 ناصر خسرو شاعر متوسط ضعیفی محسوب می‌شود اما به هر حال همه اشعار ناصر خسرو  
 ازین دست نیستند، قصاید بسیاری دارد که از مرز زبان و شعار فراتر نرفته، مسایل اخلاقی  
 و مذهبی و فلسفی و کلامی و پند و اندرز و انتقاد از اهل زمانه به صورتی منبری و  
 واعظانه نه شاعرانه، در قالب الفاظی ریخته شده که می‌توان گفت درین قصاید، کلمات  
 شعرهای ناصر خسرو (بهر است درین مورد نظم گفته شود) وسیله قرار گرفته نه  
 هدف بطوری که اگر وزن و قافیه را از آنها برداریم، جزییان روزنامه‌یی و منبری  
 و مسایل فلسفی و کلامی چیز دیگری نمی‌ماند و با قاطعیت می‌توان به عدم شعریت  
 آنها حکم کرد و این گونه قصاید در دیوان ناصر خسرو کم نیست.

### نظری به نظرات مؤلف صورخیال در مورد ناصر خسرو

از نظر محور عمودی خیال‌چنان که نویسنده صورخیال اندیشیده ناصر خسرو  
 بسیار قوی نیست، صرف آوردن مضامین مربوط به یکدیگر و تعقیب یک ایده واحد،  
 هر چند حکیمانه باشد، برای وصول به خط شعر کافی نیست، چه، ممکن است یک

واعظ منبری هم دوساعت بر سر منبر پیرامون يك موضوع با نهایت خلوص نیت سخن بگوید ولی خطابه او شعر نیست. ناصر خسرو در بسیار از حد خطابه‌های منبری تجاوز نمی‌کند. تداعیهای شاعرانه و تأثرات عاطفی و صمیمانه او بنا به قول نویسنده صورخیال، در همه قصاید او بافته نمی‌شود و در بعضی قصاید و تغزلات او بچشم می‌خورد و نمی‌توان حکم کلی و قطعی کرد. به نمونه‌هایی - که قبلاً آورده‌ایم رجوع شود. از نظر محور عمودی و افقی صورخیال چنان که گفتیم ناصر خسرو در حد متوسط ضعیف است و صورخیال او معمولی و زبانی است نه شعری (جز موارد معدود) مثالهایی که در کتاب صورخیال ص ۴۴۲ آمده در شعر شاعران دیگر به نحو زیباتر و شیواتر می‌توان جست و یافت و در حدی نیست که از ویژگی‌های ناصر خسرو محسوب شود:

شبی تاری چو بی ساحل دمان پرفیر دریایی

فلک چون پرنسزین بر گک، نیل اندود صحرایی  
صورخیال در قصیده‌یی که مطلع آن نقل شد معمولی است و در شعر شاعران دیگر چون فرخی و منوچهری و دیگران نیز یافته می‌شود. همچنین است در قصیده‌او به مطلع:

بر نه به سر کلاه خرد وانگه بر کن به شب یکی سوی گردون سر

که صورخیال آن تا پایان قصیده معمولی است که البته بادی دیدی فلسفی همراه شده است. وضوح دید مذهبی ناصر خسرو در تعبیرات هنری، قابل انکار نیست و خود عاملی است جهت دور افتادن شاعر از مرز حقیقی شعر. استفاده از مفاهیم مذهبی در تشبیهات (ص ۴۴۴ صورخیال) استفاده از تشبیهات حرفی بر مذاق اسماعیلی‌ها (ص ۴۴۵ همان کتاب)

می‌رسد جز اینکه هیچیک ازین مسایل به شعریت شعر ناصر خسرو  
 نرسیده است، تلفیق مفاهیم فلسفی با صورخیال بندرت در اشعار ناصر خسرو  
 دیده می‌شود ولی بیش‌تر مفاهیم فلسفی بدون صورخیال و خشک آمده است. قیات  
 استعارات و تشبیهات موجز از نکات جالبی است که نویسنده صورخیال بدان توجه کرده  
 است (ص ۴۴۷) توجه زیاد شاعر به زمان و تشبیهات آن به امور حسی، یعنی توجه  
 شاعر بر حسی کردن مسایل انتزاعی و همچنین توجه او به تشبیهات خیالی و همچنین  
 تجربی بودن صورخیال و تقلیدی نبودن آنها (البته در بعضی موارد) نیز از مسایلی  
 است که مؤلف صورخیال در باب ناصر خسرو ذکر کرده و درست بنظر می‌رسد. بنظر  
 این نویسنده، شعر ناصر خسرو یکنوع شعری است (البته در بعضی جاها) که به طور  
 کلی دارای تصویر و تشکل و تأثیر عاطفی شدید می‌باشد هر چند جدا از نظر هنری  
 دارای ارزشی نیست (ص ۴۶۵).

### نظرات نویسنده (باکاروان حله) پیرامون ناصر خسرو

نویسنده (باکاروان حله) نیز مطالبی پیرامون شعر ناصر خسرو دارد که مجمل  
 آن‌ها عبارتست از فخامت و جزالت لفظی شعر ناصر خسرو، بی‌اعتنایی و عدم اعتقاد  
 ناصر به مردم دون همت و فحش‌ها و ناسزاهای او بدیشان و بازگو کردن دورنگی‌ها  
 و جهالت مردم و دوری آنان از واقعیات امور (ص ۶۷). در نظر این نویسنده ناصر خسرو  
 شعر را به مثابه وسیله‌ی جهت ترویج مذهب خویش تلقی می‌کند و می‌کوشد تا  
 آن مخالفان را محکوم کند و گمراهان را برآورد، از این روست که شعر او  
 به صورت مجموعه‌ی از حجت‌های عقلی و دینی درآمده است و از شور و هیجان  
 قلبی که لازمه شعر واقعی است زیاد بهره‌ی ندارد. سخن او قوی و عمیق و سرشار

از معنی است و شیوه بیانش در غایت استواری و بلندی، سبک او تا حدی به سبک عنصری می ماند (ص ۸۰) در نظر این نویسنده ناصر خسرو معنی را بیش تر از لفظ در نظر می گیرد و جزالت سخن او نیز از همین عمق و عظمت معانی آنها بر می آید. اینست خلاصه آنچه این نویسنده در مورد هنر شعری ناصر خسرو بیان داشته اند البته پیرامون زندگی و مذهب و فلسفه و اوضاع روزگار ناصر خسرو نیز مفصلاً به بحث نشسته، که خارج از محدوده بحث ماست.

